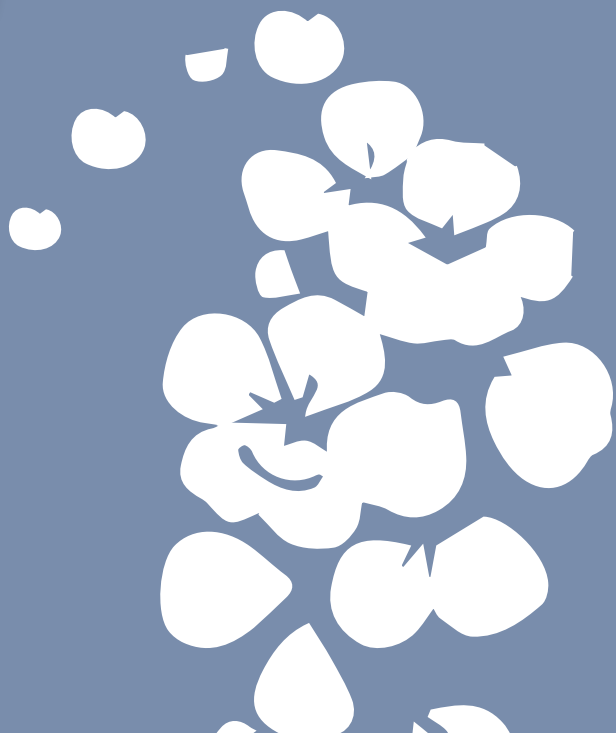


فہرشت معاصر

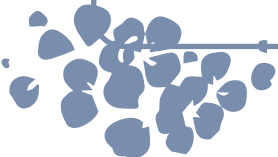
فصل دوم

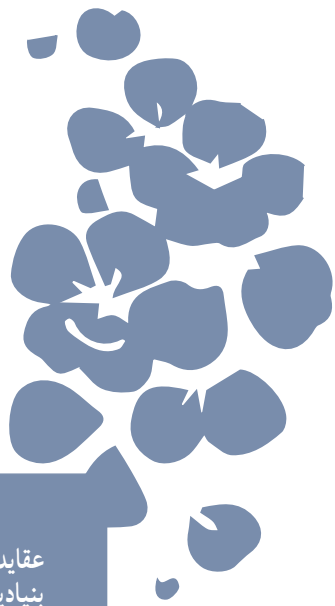


# فرهنگ معاصر

انتظار می‌رود در پایان این فصل، دانش آموز:

- ۱- سکولاریسم آشکار و پنهان را از یکدیگر باز شناسد.
- ۲- سکولاریسم، اومانیسم و روشنگری را به عنوان مهم‌ترین ویژگی‌های هستی‌شناسانه، انسان‌شناسانه و معرفت‌شناسانه فرهنگ معاصر غرب توضیح دهد.
- ۳- روند نهادینه شدن سکولاریسم در هنر، اقتصاد، سیاست و حقوق جهان غرب را توضیح دهد.
- ۴- چرایی و چگونگی نهادینه شدن سکولاریسم در لایه‌های بنیادین فرهنگ غرب را تحلیل کند.
- ۵- تفاوت حقوق طبیعی بشر را با حقوق فطری الهی انسان باز شناسد.
- ۶- مراحل تکوین نظام جهانی معاصر غرب را تشریح کند.
- ۷- تحولات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی نظام جهانی غرب را توضیح دهد.
- ۸- چگونگی تکوین دولت-ملت‌های جدید را توضیح دهد.
- ۹- مفهوم «جهانی شدن» را تعریف کند.
- ۱۰- نقش رسانه‌ها و علوم انسانی را در گسترش و تعمیق جهانی فرهنگ غرب تحلیل کند.





سکولاریسم و دنیوی گرایی  
اومانیزم و اصالت انسان دنیوی و این جهانی  
روشنگری و علوم جدید

عقاید و ارزش‌های  
بنیادین فرهنگ  
غرب

رسانس و زمینه‌های تاریخی  
فلسفه روشنگری و فرهنگ جدید غرب  
صنعت، اقتصاد، حقوق و سیاست

تکوین فرهنگ  
جدید غرب

روابط بین‌الملل و نظام جهانی  
جامعه جهانی در گذشته و حال  
شکل‌گیری نظام نوین جهانی

جامعه جهانی

تحولات اقتصادی — سیاسی  
افول دولت — ملت‌ها و جهانی شدن  
امپراطوری رسانه، علم و فرهنگ

تحولات نظام جهانی



## عقاید و ارزش‌های بنیادین فرهنگ غرب



یک نقاشی مدرن در موزه لندن

### سکولاریسم و دنیوی گرایی

فرهنگ معاصر جهان غرب در شکل‌گیری نظام سلطه جهانی موجود نقشی تأثیرگذار و مهم داشته است. عقاید و ارزش‌های بنیادین این فرهنگ کدام‌اند؟

عقاید و ارزش‌های بنیادین هر فرهنگ، عمیق‌ترین لایه‌های آن را تشکیل می‌دهند. رفتارها و هنجارهای مختلف غربی که در پوشش رویکردهای مذهبی، فلسفه‌ها، مکاتب و ایدئولوژی‌های مختلف شکل گرفته‌اند، ریشه در عقاید و ارزش‌های بنیادین آنها دارند.

عقاید و ارزش‌های بنیادین به سه دسته اساسی تقسیم می‌شوند.

● اول: هستی‌شناسانه<sup>۱</sup>

● دوم: انسان‌شناسانه<sup>۲</sup>

● سوم: معرفت‌شناسانه<sup>۳</sup>

سکولاریسم، مهم‌ترین ویژگی هستی‌شناختی فرهنگ معاصر غرب و به معنای رویکرد دنیوی و این جهانی به هستی و جهان می‌باشد. غلبه سکولاریسم بر فرهنگ غرب سبب شده است تا همه ظرفیت‌های وجودی انسان متوجه آرمان‌ها و اهداف دنیوی و این جهانی شود. بدین ترتیب، ابعاد معنوی انسان و جهان یا به فراموشی سپرده شده یا به صورتی گزینشی در حاشیه اهداف و نیازهای دنیوی به خدمت گرفته می‌شود. بر همین اساس، فلسفه‌ها و عقاید سکولار در فرهنگ غرب به دو دسته «آشکار» و «پنهان» تقسیم می‌شوند.

● سکولاریسم آشکار، فلسفه‌ها و عقایدی را شامل می‌شود که به صراحت ابعاد متافیزیکی و فوق‌طبیعی را انکار می‌کنند. این دسته از عقاید، مکاتب مختلف ماتریالیستی و ماده‌گرایانه را تشکیل می‌دهند.

● سکولاریسم پنهان، شامل دیدگاه‌ها، فلسفه‌ها و جهان‌بینی‌هایی است که به نفی ابعاد معنوی هستی نمی‌پردازند؛ بلکه بخش‌هایی از عقاید معنوی و دینی را در خدمت نظام دنیوی و این جهانی قرار می‌دهند و از توجه یا عمل به بخش‌های دیگر سر باز می‌زنند. رویکرد گزینشی جهان غرب به ابعاد معنوی و دینی جهان، سبب پیدایش و رشد برخی از نهضت‌های جدید دینی شده است که از آن با عنوان پروتستانتیسم یاد می‌شود.

توجه به دنیا و زندگی این جهان از دیرباز در فرهنگ‌های مختلف بشری وجود داشته است؛ اما در فرهنگ غرب، این رویکرد در ابعاد مختلف علمی و نظری غلبه یافته است.

در فرهنگ معنوی و دینی، آبادی دنیا و این جهان، هدف مستقلی نیست؛ بلکه خود وسیله‌ای است که در خدمت اهداف معنوی قرار می‌گیرد. اگر افرادی که در بستر فرهنگ دینی زندگی می‌کنند، دنیا را هدف برتر خود قرار داده باشند، از آشکار کردن آن پرهیز می‌کنند و رفتار دنیوی و غیر معنوی خود را با پوشش‌های معنوی پنهان می‌کنند؛ اما در جهان غرب سکولاریسم به صورت جهان‌بینی غالب در آمده است، به گونه‌ای که دینداران ناگزیر رفتارها و هنجارهای دینی خود را با تفاسیر دنیوی و این جهانی توجیه می‌کنند.

۱- پاسخ به پرسش‌هایی از قبیل اینکه آیا جهان هستی به همین جهان مادی محدود می‌شود.

۲- پاسخ به پرسش‌هایی از قبیل اینکه آیا انسان موجودی مختار و فعال است یا مجبور و منفعل.

۳- پاسخ به پرسش‌هایی از قبیل اینکه آیا تنها راه شناخت واقعیت، حس و تجربه است.

به نظر شما، آیا عقاید و رفتارهای دینی آثار دنیوی ندارد و آیا بیان آثار دنیوی آنها اشکال دارد؟ در چه صورتی پرداختن به آثار دنیوی عقاید و رفتارهای دینی مشکل ساز می‌شود؟

## اومانیسیم و اصالت انسان دنیوی و این جهانی

نگاه فرهنگ غرب به انسان چگونه است و این نگاه چه تأثیری در هنر، ادبیات و حقوق انسانی داشته است؟

اومانیسیم، مهم‌ترین ویژگی انسان شناختی فرهنگ معاصر غرب است و به معنای اصالت انسان دنیوی و این جهانی است.

اومانیسیم از نتایج منطقی سکولاریسم است. اگر در کانون هستی یک وجود مقدس و متعالی وجود داشته باشد، هیچ موجودی در مقابل آن نمی‌تواند اصالت داشته باشد؛ بلکه همه موجودات از جمله انسان آیات و نشانه‌های او خواهند بود. در فرهنگ دینی اسلام، انسان به عنوان برترین آیت و نشانه خداوند سبحان، خلیفه خداوند بر زمین است و به همین دلیل بر موجودات فراوان دیگر برتری و کرامت دارد.





انثی از رنه مارگریت — هنر مدرن



چهره مسیح — نقاشی قرون وسطی

در فرهنگ قرآن، کرامت و خلافت انسان هنگامی تحقق پیدا می کند که آدمی از محدودیت های دنیوی و این جهانی خود فراتر رود و هر چه می تواند به خداوند نزدیک تر شود. در این فرهنگ، اگر انسان به ابعاد دنیوی خود محدود شود به گمراهی گرفتار شده و حیاتی حیوانی یا پست تر از آن دارد. در فرهنگی که نگاه خود را به موجودات متکثر این جهان متمرکز و محدود می سازد، انسان موجودی نیست که در سایه حقیقتی برتر، مسئولیت و وظیفه تدبیر معنوی این جهان را داشته باشد؛ بلکه موجودی این جهانی است که اصالتاً و با نظر به ذات خود، اراده تصرف در دیگر موجودات و تسلط بر آنها را دارد.

اومانیسیم، پدیده ای است که در ابعاد مختلف فرهنگ غرب نظیر هنر، ادبیات و حقوق بروز و ظهور یافته است.

هنر قرون وسطی، بر ابعاد معنوی و آسمانی انسان تأکید می ورزید و نقاشان چهره های اسوه های انسانی را در حاله ای از قداست تصویر و ترسیم می کردند، اما در هنر مدرن، توجه هنرمندان بر ابعاد جسمانی و زیبایی های بدنی آنها تمرکز می یابد.

**در ادبیات مدرن به سلوک های معنوی و مکاشفات و مشاهدات الهی انسان توجهی نمی شود و به حالات روانی آدمیان در زندگی روزمره دنیوی و این جهانی پرداخته می شود، به همین دلیل، رمان در فرهنگ مدرن غرب، بیشترین اهمیت را پیدا می کند.**



حقوق انسان در فرهنگ دینی، مبتنی بر فطرت الهی انسان است و صورت معنوی و آسمانی دارد؛ اما حقوق بشر بر مبنای اندیشه اومانیستی، صورتی دنیوی و این جهانی دارد و بر اساس خواسته‌ها، عادت‌ها و تمایلات طبیعی آدمیان شکل می‌گیرد.



تصویر فرعون - نقاشی‌های دیواری مصر باستان

در فرهنگ‌های دینی، آدمیان، ابعاد نفسانی و دنیوی خود را در سایه ابعاد معنوی خویش پی می‌گیرند و اگر افرادی هواهای نفسانی خود را دنبال کنند، آن را به صورت آشکار و رسمی اظهار نمی‌کنند؛ بلکه نفس پرستی خود را در قالب مفاهیم دینی پنهان می‌کنند؛ مثلاً فرعون از هواها و خواسته‌های نفسانی خود تبعیت می‌کرد و از دیگران نیز می‌خواست تا از او پیروی کنند. او برای توجیه رفتار و موقعیتی که داشت، خود را انسانی دنیوی و طبیعی معرفی نمی‌کرد؛ بلکه خود را از زمره خداوندگاران قرار می‌داد و می‌گفت: «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى؛ من پروردگار برتر شما هستم»؛ ولی انسان مدرن خواسته‌های دنیوی و این جهانی خود را بدون آنکه نیازی به توجیه الهی و آسمانی داشته باشد به رسمیت می‌شناسد و به همین دلیل اومانیسم را می‌توان به فرعونیت آشکار یا تفرعنی عریان ترجمه کرد.

تفاوت حقوق بشر را در دو فرهنگ دینی و فرهنگ اومانیستی بیان کنید.

پاسخ  
دهید

## روشنگری و علوم جدید

از روشنگری به‌عنوان مهم‌ترین ویژگی معرفت‌شناختی فرهنگ مدرن غرب یاد شده است. منظور از روشنگری چیست؟ و روشنگری چه تأثیری بر دانش و علم مدرن گذاشته است؟



روشنگری ناظر به روش رویارویی با حقیقت و شناخت است و موانع شناخت حقیقت و راه وصول به آن را معرفی می‌کند.

روشنگری در معنای عام خود، پدیده‌ای مدرن و مربوط به فرهنگ معاصر غرب نیست. انبیای الهی از دیرباز برای روشنگری و برداشتن موانعی آمده‌اند که راه را بر حقیقت بسته‌اند. در فرهنگ دینی اسلام، عقل و وحی دو پیامبر باطنی و ظاهری برای روشن کردن حقیقت‌اند.

روشنگری در این معنا، هنگامی که با هستی‌شناسی قدسی و معنوی و انسان‌شناسی دینی همراه باشد، با استفاده از وحی و عقل تجریدی و تجربی، تفسیری دینی از انسان و جهان ارائه می‌دهد. در این صورت، تحصیل، تحقیق و جست‌وجوی علمی در سطوح مختلف آن، از ارزش و تقدس الهی برخوردار می‌شود.

روشنگری در معنای خاص، ناظر به مبنای معرفت شناختی پذیرفته شده در فرهنگ غرب است و در این معنا، روشی از معرفت و شناخت است که با دو مبنای سکولاریسم و اومانیزم همراه شده است. این روش در بیش از چهارصد سال فرهنگ جدید غرب، صورت‌های مختلفی از عقل‌گرایی و حس‌گرایی را پیدا کرده است؛ اما کنار گذاشتن وحی و شهود در شناخت حقیقت، وجه مشترک همه این صورت‌هاست و روشنگری با این ویژگی شناخته می‌شود.

روشنگری در دو سده هفدهم و هجدهم، بیشتر رویکردی عقل‌گرایانه و راسیونالیستی<sup>۱</sup> داشت. در سده نوزدهم و بیستم، بیشتر صورت حس‌گرایانه و آمپیریستی<sup>۲</sup> پیدا کرد و از پایان قرن بیستم با افول تجربه‌گرایی، اصل روشنگری و به دنبال آن، فرهنگ مدرن، گرفتار بحران معرفت شناختی شده است. روشنگری با رویکرد دنیوی و این جهانی، هنگامی که با شناخت عقلی همراه باشد، به دلیل اینکه مرجعیت وحی را نمی‌پذیرد به دئیسم<sup>۳</sup>؛ یعنی دین بدون شریعت و بدون مذهب – لاهذبی – ختم می‌شود و هنگامی که به شناخت حسی و تجربی محدود شود، نوعی علم تجربی و دانش سکولار را پدید می‌آورد. این نوع از علم، بدون آنکه توان داور دربارۀ ارزش‌ها و آرمان‌های انسانی را داشته باشد، به صورت دانش ابزاری، در خدمت ارزش‌های دنیوی و این جهانی انسانی قرار می‌گیرد که خواسته‌ها و آرزوهای دنیوی او اصیل شمرده می‌شود.

به نظر شما به چه دلیل روشنگری مدرن با رویکرد عقل‌گرایانه خود به دئیسم

منجر می‌شود؟

گفت‌وگو  
کنید

۱- Rationalism

۲- Empiricism

۳- اعتقاد به خداوند بدون شریعت و مذهب و بی‌اعتقادی به پیامبران و کتب مذهبی است.

سکولاریسم ،

مفاهیم  
کلیدی

سکولاریسم به معنای رویکردی دنیوی و این جهانی داشتن به هستی و جهان است.

خلاصه  
کنید

آنچه  
آموختیم

## تکوین فرهنگ جدید غرب



### رنسانس و زمینه‌های تاریخی

فرهنگ غرب در گذشته تاریخی آن ریشه دارد. دوره‌های تاریخی فرهنگ غرب کدام است؟ و جهان غرب چگونه از آن دوره‌ها عبور کرده است؟

تاریخ فرهنگ غرب به چهار دوره تقسیم می‌شود:

- اول: یونان و روم باستان،
- دوم: قرون وسطی،
- سوم: رنسانس،
- چهارم: غرب جدید.



داوود اثر میکل آنژ

رسانس به معنای تجدید حیات و تولد دوباره است و دوره تاریخی قرن چهاردهم تا شانزدهم میلادی را شامل می‌شود. دلیل نامگذاری این دوره به رنسانس، این است که غرب در این زمان به فرهنگ یونان و رم بازگشت. فرهنگ یونان و رم باستان، فرهنگ اساطیری بود اما فرهنگ قرون وسطی، فرهنگ دینی مسیحیت است.



ورود کریستف کلمب به آمریکا

در فرهنگ اساطیری یونان، خداوندگاران متکثر پرستیده می‌شدند و فرهنگ مسیحیت با دعوت به توحید شکل می‌گیرد.

طی قرون وسطی، ارباب کلیسا به رغم آنکه از شعارها و مفاهیم معنوی و توحیدی پوشش می‌گرفتند، با رویکرد دنیوی خود، نوعی دنیاگرایی و سکولاریسم عملی را دنبال می‌کردند. آنها به نام خداوند، بندگان خدا را به بندگی می‌گرفتند و همچنین به بهانه ایمان و وحی، عقل را از اعتبار می‌انداختند.

جنگ‌های صلیبی و مواجهه با مسلمانان و بالاخره فتح قسطنطنیه، زمینه‌های اقتدار حاکمیت کلیسا را در هم ریخت. و فرو ریختن اقتدار کلیسا سبب شد تا در دوران رنسانس، پادشاهان و قدرت‌های محلی به عنوان رقیبان دنیاطلب کلیسا، فرصت بروز و ظهور پیدا کنند. این رقیبان به دلیل رویکرد دنیوی خود برای حذف کلیسا به جای آنکه عملکرد ارباب کلیسا را مورد انتقاد قرار دهند به تدریج دخالت دین در امور دنیوی را انکار کردند، و بدین ترتیب، حرکتی دنیوی را آغاز کردند که حتی به دنبال توجیه دینی و معنوی خود نیز نبود.

در دوران رنسانس رویکرد دنیوی به عالم، در سطح هنر، اقتصاد، سیاست و همچنین در قالب حرکت‌های اعتراض‌آمیز مذهبی شکل گرفت.

● هنرمندان دوران رنسانس با بازگشت به هنر یونان، به ابعاد جسمانی و دنیوی انسان اهمیت دادند.

● با رشد تجارت و کشف آمریکا و بالاگرفتن تب طلا، زمینه‌های عبور از اقتصاد کشاورزی ارباب رعیتی پدید آمد.

● شاهزادگان اروپایی، به رقابت با قدرت کلیسا پرداختند و در این جهت از حرکت‌های اعتراض‌آمیز کشیشانی حمایت کردند که پیوند خود را با پاپ قطع می‌کردند.

● حرکت‌های اعتراض‌آمیز مذهبی که با عنوان پروتستانتسم شناخته می‌شوند در جهت اصلاح دینی پدید آمدند. بخشی از این حرکت‌ها، تنها با قدرت پاپ مخالفت داشتند و با جریان دنیاگروی تقابل نداشتند. بخشی دیگر رویکرد معنوی داشتند و در تقابل با جریان دنیاگروی قرار می‌گرفتند.

حرکت‌های نوع اول با حمایت قدرت‌های محلی توانستند بخشی از اروپای مسیحی را از تسلط کلیسا خارج سازند؛ ولی حرکت‌های نوع دوم، مورد هجوم کاتولیک‌ها و دیگر پروتستان‌ها قرار گرفتند و امکان گسترش پیدا نکردند.



آمیش‌ها



شکنجه و قتل آناباپتیست‌ها

آناباپتیست‌ها گروهی از پروتستان‌هایی بودند که به مخالفت با جریان‌های دنیاگروانه‌ای پرداختند که از دوران رنسانس پدید آمده بود. این گروه با تحولات اجتماعی بعدی جهان غرب همراهی نکردند. بخشی از آنها که امروز با عنوان آمیش‌ها شناخته می‌شوند از قرن شانزدهم تا امروز شیوه زندگی خود را نیز تغییر ندادند. تاریخ اروپا شاهد کشتار آناباپتیست‌ها توسط مسیحیان کاتولیک و دیگر پروتستان‌ها بوده است. امروز تنها گروه‌های محدودی از آنها وجود دارد.

بدانیم

به نظر شما، به چه دلیل مواجهه با مسلمانان در طول جنگ‌های صلیبی و فتح قسطنطنیه، زمینه‌های اقتدار کلیسا را در هم ریخت؟

پاسخ  
دهید



دکارت، روسو، دیدرو

## فلسفه روشنگری و فرهنگ جدید غرب

### روشنگری در معنای مدرن آن چگونه در تاریخ فرهنگ غرب گسترش پیدا کرد؟

فرهنگ اساطیری یونان و روم باستان با غفلت از نگاه توحیدی به عالم، مراحل از توجه به عالم کثرت را بدون توجه به خداوند واحد طی کرده بود. مسیحیت به عنوان یک دین توحیدی در جهت پیشگیری و مقابله با آن موفقیت‌هایی را کسب کرده بود؛ ولی تحریفاتی که در مسیحیت رخ داد دو پیامد زیر را به دنبال داشت.

● اول: از جهت نظری مسیحیت آمیخته با رویکردهای اساطیری شد و با قبول تثلیث از ابعاد عقلانی توحید دور ماند.

● دوم: مسیحیان و از جمله ارباب کلیسا در تعامل با فرهنگ امپراطوری روم، به سوی نوعی دنیاگرایی عملی گام برداشتند. ارباب کلیسا در این مقطع، عملکرد دنیوی خود را تحت پوشش معنوی و دینی توجیه می‌کردند.

۱- آریوس روحانی اهل اسکندریه معتقد بود عیسی مخلوقی است که خداوند به واسطه او جهان را آفریده است. عقیده او از قبل، مخالفان و موافقانی داشت. کنستانتین امپراطور روم در سال ۳۲۵ میلادی، برای بررسی عقیده او، دستور داد تا شورای نیقیه تشکیل شود. شورای نیقیه با دست کم ۲۲۰ اسقف به رهبری او، آریوس را محکوم کرد و با نفی مخلوق بودن عیسی، او را خدای حقیقی از خدای حقیقی و هم ذات با خدا پنداشت و به لعن کسانی پرداخت که این اعتقاد را نداشتند. کنستانتین حکم کرد که هر کس کتاب‌های آریوس را داشته باشد کشته می‌شود. اعتقاد



در دورهٔ رنسانس فرهنگ غرب برای بسط ابعاد دنیوی و این جهانی خود، به سوی حذف پوشش دینی، قدم برداشت و در این راستا در نخستین گام به یونان و روم باستان بازگشت. این رجوع برای مستقر شدن در فرهنگ اساطیری باستانی نبود؛ بلکه بازگشت به جهان باستان برای عبور از مسیحیت و تداوم بخشیدن به حرکتی بود که فرهنگ یونان با غفلت از تفسیر توحیدی هستی، طی کرده بود، همان حرکتی که مسیحیت مانع از تداوم آن شده بود.

فرهنگ جدید غرب با پیدایش فلسفه‌های روشنگری آغاز می‌شود. رویکرد سکولار و دنیوی که پیش از آن، از طریق هنر و تفاسیر پروتستانی از دین در سطح فرهنگ عمومی بسط پیدا کرده بود با فلسفه‌های روشنگری عمیق‌ترین لایه‌های فرهنگی غرب را تسخیر می‌کرد. بدین ترتیب، سکولاریسم در عقاید بنیادین این فرهنگ نهادینه شد.

فیلسوفان روشنگری با انکار ارزش علمی وحی، زمینهٔ تکوین و پیدایش علم و دانشی را پدید آوردند که مستقل از وحی و با صرف نظر از ابعاد متافیزیکی و فوق طبیعی عالم، به تفسیر این جهان می‌پرداخت.



مارتین لوتر، رهبر پروتستان‌تسیم



مجسمه مارتین لوتر

→  
به خدا بودن عیسی برای او و کسانی که در عالم اساطیری قبل از مسیحیت عادت به پرستش خداوندگاران محسوس داشتند مناسب تر بود. شورای نیکیه به عنوان نخستین شورای عمومی کلیسای جهانی شناخته شد.

مایدنیوس در سال‌های ۳۶۰-۳۹۱ میلادی، اسقف قسطنطنیه بود، او الوهیت روح القدس را نمی‌پذیرفت. شورای دیگری در سال ۳۸۱ میلادی عقیده او را محکوم کرد و بدین ترتیب، در دومین شورای جهانی اعلام شد کلیسای کاتولیک همچنان طرفدار تثلیث است. بنا بر تثلیث، خداوند، عیسی و روح القدس با آنکه سه شخص اند، یک ذات و جوهر واحدند. این عقیده که یک ذات واحد، سه شخص باشد عقیده‌ای نبود که عقل آن را بپذیرد. این مسئله کلیسا را به تقابل بین عقل و عقیده‌ای که ایمان به آن را ضروری می‌دانست؛ یعنی به تقابل عقل و ایمان سوق داد.

به نظر شما، به چه دلیل با پیدایش فلسفه‌های روشنگری، سکولاریسم به عمیق‌ترین لایه‌های فرهنگی غرب راه پیدا می‌کند؟

## صنعت، اقتصاد، حقوق و سیاست

ارزش‌های بنیادین غرب، در رنسانس و بعد از آن از طریق هنر، دین و فلسفه‌های جدید به تدریج در عرصه‌های الف) علم، فناوری و صنعت، ب) اقتصاد، ج) حقوق، د) سیاست، آثار خود را ظاهر ساخت. این حرکت چگونه طی شده است؟

● الف) علم، فناوری و صنعت: علم جدید با رویکرد دنیوی خود، دیگر وظیفه‌شناخت حقیقت عالم و مسئولیت عبور انسان از ملک به ملکوت را بر عهده نداشت؛ بلکه به تدریج به صورت وسیله و ابزار تسلط انسان بر طبیعت درآمد.

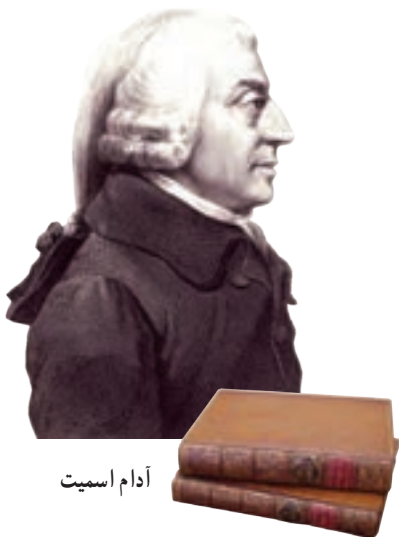
در رویکرد جدید، علوم طبیعی و تجربی در بین معارف و علوم مختلف بیشترین اهمیت را پیدا کردند و فناوری و صنعت، رهاورد این بخش از علوم بود.

در قرن هجدهم، انقلاب صنعتی از انگلستان آغاز شد و به تدریج در دیگر کشورهای اروپایی گسترش یافت.





● (ب) اقتصاد : اقتصاد قرون وسطی بر مدار کشاورزی و روابط اجتماعی ارباب رعیتی بود. نظام ارباب رعیتی در غرب که از آن با عنوان فئودالیته یاد می‌شود، نوعی برده‌داری عام و فراگیر بود؛ زیرا کشاورزان، وابسته به زمین‌های اربابانی بودند که برای آنها کار می‌کردند و امکان جابه‌جایی و نقل و انتقال نداشتند.



آدام اسمیت

گسترش تجارت و به دنبال آن، رشد صنعت، قشر جدید سرمایه‌داران را ایجاد کرد و بدین ترتیب، اقتصاد و کشاورزی فئودالی به اقتصاد صنعتی سرمایه‌داری متحول شد و روابط ارباب رعیتی به روابط کارگران و سرمایه‌داران تغییر یافت.

● (ج) حقوق بشر : در فرهنگ دینی، حقوق انسانی، ریشه در ربوبیت پروردگار و فطرت الهی انسان داشته و مسئولیت حراست از خلافت انسان و کرامت ذاتی او را دارد. در قرون وسطی به دلیل باور دینی مردم، رفتارهای دنیوی نظام فئودالی، توجیه دینی می‌شد. حرکت‌های اعتراض‌آمیز رنسانس به جای بازگشت به سوی حقوق الهی انسان، به رویگردانی از نگاه معنوی و انکار ربوبیت و شریعت الهی منجر شد. بدین ترتیب، به جای حقوق فطری الهی انسان، حقوق طبیعی بشر شکل گرفت.

حقوق فطری الهی انسان با نظر به ابعاد و نیازهای معنوی و دنیوی انسان با دو ابزار معرفتی وحی و عقل شناخته می‌شد؛ ولی حقوق طبیعی بشر، با نظر به خواسته‌ها، هواها و نیازهای صرفاً طبیعی و این جهانی او شناخته می‌شود.

● (د) سیاست : عقاید و ارزش‌های جدید غرب (یعنی سکولاریسم، اومانیسم و روشنگری) فرهنگی را پدید آورد که راه را بر شناخت حقیقت الهی انسان و جهان فرو می‌بست. نظام سیاسی که از این پس شکل می‌گرفت باید صورتی کاملاً سکولار، دنیوی و این جهانی می‌داشت. چنین نظامی، نه می‌توانست به دنبال حاکمیت ارزش‌های الهی باشد و نه عملکرد یا خطاهای دنیوی و این جهانی خود

را توجیهی الهی و دینی می‌کرد.

اندیشه سیاسی جدیدی که در فرهنگ جدید غرب شکل می‌گرفت، آرمان شهر خود را بر مبنای حقوق طبیعی و خواسته‌های دنیوی تنظیم می‌کرد.

قوانین این نظام، ریشه در علم و اراده الهی ندارد؛ بلکه ریشه در خواست و اراده‌ای دارد که مستقل از ابعاد آسمانی و الهی انسان عمل می‌کند.

اندیشه سیاسی نوین بر اساس اصالت بخشیدن به انسان دنیوی، خواست و اراده آدمی را مبدأ قانون‌گذاری می‌داند، و لیبرالیسم اندیشه سیاسی جدیدی است، که از این رهگذر شکل می‌گیرد.

لیبرالیسم را اباحت و مباح دانستن همه امور در قیاس با خواست انسان تعریف کرده‌اند. و این به معنای آزادی انسان از همه ارزش‌های متعالی است که مستقل از او باشد و به معنای مبدأ بودن آدمی برای همه ارزش‌هایی است که به خواست او شکل می‌گیرد.

انقلاب فرانسه (۱۷۸۹ میلادی) که ریشه در حرکت‌های فرهنگی دوران رنسانس و اندیشه‌های فلسفی روشنگری و تغییرات اجتماعی مربوط به انقلاب صنعتی دارد، نخستین انقلاب سیاسی لیبرال در تاریخ سیاسی جهان است.

این انقلاب، الهام بخش انقلاب‌های سیاسی دیگری شد که پس از چهار دهه، سراسر اروپا را فرا گرفت.

تحوّلات فرهنگی، اجتماعی غرب در زمینه‌های دینی، فلسفی، صنعتی و سیاسی و ترتیب تاریخی آنها را بیان کنید.

گفت‌وگو  
کنید

رسانس ،

.....

.....

.....

.....

.....

مفاهیم  
کلیدی

با پیدایش فلسفه‌های روشنگری ، سکولاریسم در لایه‌های بنیادین فرهنگ غرب نهادینه شد.

.....

.....

.....

.....

.....

خلاصه  
کنید

.....

.....

.....

.....

.....

.....

آنچه  
آموختیم

## جامعه جهانی



### روابط بین الملل و نظام جهانی

جامعه جهانی چیست؟ نظام جهانی کدام است و چه صورت‌هایی می‌تواند داشته باشد؟

شبکه روابط پایداری که در یک دوره تاریخی بین جوامع مختلف شکل می‌گیرد، نظام جهانی است. نظام جهانی محیط بین‌المللی را شکل می‌دهد که از آن با عنوان جامعه جهانی نیز یاد می‌کنند. روابط بین الملل متأثر از ویژگی‌های فرهنگی و قدرت تأثیرگذاری جوامع مختلف است. اگر

یک فرهنگ بتواند در سطح جهانی تأثیرگذاری بیشتری داشته باشد، نظام جهانی متأثر از آن فرهنگ شکل می‌گیرد و در صورتی که فرهنگ‌های مختلف در سطح جهانی حضور فعال و تأثیرگذار داشته باشند، نظام جهانی صحنهٔ تعامل فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلف خواهد بود.

اگر یک فرهنگ در سطح جهانی غالب باشد، به میزانی که آن فرهنگ ویژگی‌های مطلوب یک فرهنگ جهانی را داشته باشد نظام جهانی از انسجام بیشتری برخوردار خواهد بود. اگر فرهنگ یا فرهنگ‌های غالب و تأثیرگذار فاقد ویژگی‌های مطلوب باشند، نظام جهانی با چالش‌ها و تضادهای درونی مواجه خواهد شد.

فرهنگ امپراطوری و سلطه، جامعهٔ جهانی را به بخش‌های مرکز و پیرامون تقسیم می‌کند. این پدیده ضمن آنکه کشورهای پیرامون را به مرکز وابسته می‌کند، زمینهٔ ستیز و چالش بین آنها را نیز ایجاد می‌نماید. هنگامی که جامعهٔ جهانی عرصهٔ حضور فعال فرهنگ‌های متفاوت باشد، نظام جهانی صحنهٔ تعاملات، گفت‌وگوها یا برخوردهای فرهنگی و تمدنی خواهد بود و در این صورت چالش‌ها نیز از نوع چالش‌های بین فرهنگی و تمدنی خواهد بود.

دربارهٔ تفاوت چالش‌ها و ستیزهای درون یک فرهنگ با چالش‌ها و ستیزهای بین دو فرهنگ در سطح جهان همفکری کنید و برای هر یک نمونه بیاورید.

گفت‌وگو  
کنید

## جامعهٔ جهانی در گذشته و حال

جامعهٔ جهانی در گذشته چگونه بوده است؟ و در دوران جدید چه ویژگی پیدا کرده

است؟

روابط بین‌الملل و نظام جهانی، قبل از ظهور غرب جدید به صورت امروز نبوده است، فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلف هر یک در بخشی از جهان حاکمیت و قدرت سیاسی مربوط به خود را به وجود آورده بودند.

روابط اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی بین کشورهای مختلف با حاکمیت‌های متفاوتی که داشتند، برقرار بود و نظامی که از طریق این روابط شکل می‌گرفت به گونه‌ای نبود که سرنوشت تعاملات فرهنگی را تابع روابط سیاسی، نظامی یا اقتصادی قرار دهد. به همین دلیل اگر برخی از کشورها از جهت نظامی مورد هجوم قرار می‌گرفتند، در صورتی که از ظرفیت فرهنگی برتری برخوردار بودند، گروه مهاجم را درون خود هضم و جذب می‌کردند و برای فرهنگ‌های مختلف نیز امکان عبور از مرزهای جغرافیایی از مسیر روابط تجاری یا گفت‌وگوهای مستقیم علمی و معرفتی وجود داشت.



فرهنگ ایرانی به رغم پیروزی یونانیان، در دوره حاکمیت سلوکیان، هویت خود را حفظ کرد. چین با آنکه از مغولان شکست خورده بود، فرهنگ خود را بر آنان تحمیل کرد. جامعه اسلامی نیز شکست نظامی از مغول را با غلبه فرهنگی بر آنان جبران کرد. نشر و گسترش اسلام نیز متکی بر قدرت سیاسی و نظامی آن نبود. بسط و گسترش فرهنگ اسلامی، مرهون قوت و قدرت فرهنگی آن بود و ایرانیان، اجبار و الزامی به مسلمان شدن نداشتند و به تدریج اسلام را پذیرفتند. همان گونه که مسلمانان آسیای جنوب شرقی که اینک قریب یک چهارم جمعیت جهانی اسلام را تشکیل می‌دهند فارغ از قدرت سیاسی اسلام، از طریق تجارت، با فرهنگ اسلامی آشنا شدند و به آن روی آوردند.

ظهور فرهنگ غرب از سده هفدهم تا بیستم، شکل جدیدی به روابط بین‌المللی و نظام جهانی بخشید. در دو سده نوزدهم و بیستم، نظامات سیاسی، اقتصادی جدیدی شکل گرفت و این نظامات،

جوامع غربی را به صورت جوامع مرکزی و دیگر جوامع را به صورت جوامع پیرامونی در آورد. طی این مدت، موقعیت فرهنگی کشورهای غیر غربی نیز در حاشیه روابط و نظامات سیاسی و اقتصادی جهانی، وضعیتی متزلزل و آسیب پذیر پیدا کرد.

با توجه به آنچه پیش از این درباره سه مرحله استعمار، استعمار نو و استعمار فرانو دانستید، موقعیت فرهنگی جوامع غیر غربی را در این سه مرحله توصیف کنید.

مقایسه کنید

## شکل گیری نظام نوین جهانی

جوامع غربی چگونه در روابط بین الملل تأثیر گذاشتند و نظام جهانی نوین چگونه پدید آمد؟

در فرایند تکوین نظام نوین جهانی مراحل چهارگانه زیر رخ داد:

اول: پیدایش قدرت های سیاسی سکولار،

دوم: پیوند قدرت با تجارت، سرمایه و صنعت،

سوم: به خدمت گرفتن مبلغان مذهبی و سازمان فراماسونری،

چهارم: ادغام جوامع در نظام جهانی استعمار.

● پیدایش قدرت های سکولار: زوال تدریجی قدرت کلیسا منجر به حاکمیت قدرت های منطقه ای فتودال ها و اربابان بزرگ (کنت ها و لردها) شد. در نهایت با انقلاب فرانسه دولت هایی شکل گرفت که به طور رسمی، گسست خود را از دین اعلام کردند. این دولت ها بر خلاف حکومت های گذشته، خود را با هویتی دینی و معنوی نمی شناختند؛ بلکه خود را در ابعاد جغرافیایی، تاریخی و خصوصاً نژادی و قومی تعریف می کردند و در نهایت دولت - ملت های جدید از این طریق پدید آمدند.

۱- به واحدهای اجتماعی که در سرزمینی به نام کشور مستقرند و دارای نظام سیاسی، اقتصادی، آموزشی یگانه ای هستند، از آن جهت که اعضای آن خود را «ملت» می شناسند و توسط یک دولت اداره و نمایندگی می شوند «دولت - ملت» می گویند. به این واحدها، «گروه سرزمینی» و «جامعه» نیز گفته می شود.





● پیوند قدرت با تجارت، سرمایه و صنعت : رشد تجارت، بردگی سیاه‌پوستان آفریقایی و انتقال آنها به مزارع آمریکایی و انتقال ثروت به جوامع اروپایی موجب شد تا صاحبان ثروت، جایگاه برتری نسبت به زمین‌داران پیدا کنند. دولت‌ها برای تقویت قدرت خود نیاز به سرمایه و پول بازرگانان داشتند، و بازرگانان برای تجارت و سود، نیازمند حمایت ناوگان نظامی دولتمردان بودند و بدین ترتیب، پیوند قدرت با ثروت و تجارت شکل گرفت. صنعت، عنصر دیگری بود که بر فرایند انباشت ثروت و موقعیت سرمایه‌داران افزود.



● به خدمت گرفتن مبلغان مذهبی و سازمان‌های فراماسونری : کشورهای غربی، نیاز به مواد خام، نیروی کار ارزان و بازار مصرف کشورهای غیرغربی داشتند. آنها برای تأمین منافع اقتصادی نیازمند درهم شکستن مقاومت‌های فرهنگی اقوامی بودند که سلطه و نفوذ آنها را تحمل نمی‌کردند. کشورهای غربی برای این منظور، در نخستین مراحل از مبلغان مذهبی و سازمان‌های فراماسونری



استفاده می کردند.

دولت‌های سکولار غربی در حمایت از مبلغان مسیحی انگیزه دینی نداشتند. آنها همان گونه که ابتدا حرکت‌های پروتستانی را برای حذف قدرت کلیسا و ایجاد یک سیاست سکولار به خدمت گرفتند، اینک از تبلیغ مسیحیت برای بسط جهانی قدرت خود استفاده می کردند، آنان با تبلیغ مسیحیت، فرهنگ عمومی جوامع غیر غربی را دچار اختلال می کردند و از طریق سازمان‌های فراماسونری نیز بر نخبگان سیاسی کشورهای دیگر تأثیر می گذاشتند.



بدانیم

### فراماسونری

در قرون وسطی، بناهایی که برای ساختن قصرها و کلیساها در شهرهای مختلف تردد داشتند، در مقایسه با اشراف، شاهزادگان و مقامات روحانی و همچنین انبوه رعیت که در نظام فئودالی فرصت تحرک اجتماعی و جغرافیایی نداشتند، از هویت صنفی واحدی برخوردار بودند.

روابط استاد شاگردی که همراه انتقال مهارت‌های فنی ایجاد می شد، بر انسجام صنفی این گروه می افزود. بورژوازی و سرمایه داری نوپای غربی که در جامعه فاقد پایگاه اشرافی یا موقعیت اجتماعی موجهی بود، نظام ارزشی و طبقاتی موجود را مغایر با منافع خود احساس می کرد.

هسته‌های نخستین این گروه که بیشتر یهودیان زراندوز غربی بودند، با نفوذ در سازمان‌های صنفی بناها که از دو طبقه اشراف و روحانیون متمایز بودند به گسترش تعالیم و اندیشه‌های آزادخواهانه‌ای



پرداختند که با معیارهای اشرافی مسیحی موجود درگیر بود. آنها با استفاده از رمزها و نمادهای مذهبی یهود کوشیدند تاریخچه حرکت خود را به تلاش‌های حضرت سلیمان در جهت ایجاد جامعه جهانی نسبت دهند.

در تعالیم آنها هر فراماسونر حیوانی است که با ورود به لژ، به سوی آدمیت و انسانیت حرکت می‌کند و می‌کوشد تا با ساختن و صیقل دادن ویژگی‌های انسانی خود، خوبشتر را به صورت سنگ صافی در آورد که شایستگی پی‌ریزی جهان مورد نظر را داشته باشد؛ بنابراین، آرمان سیاسی فراماسونرها جهان وطنی (کاسموپولیتیسیم) است. شعارهای انسانی و سیاسی آنها علاوه بر مخالفت با نظام اشرافی، هویتی ضد دینی داشت.

نشانه‌های فراماسونری با الهام از سمبل‌های مصر باستان

پرداختن به تاریخچه سازمان‌های ماسونی و نقش آنها در تحولات اجتماعی معاصر غرب، به معنای استناد این تحولات به شبکه‌های تشکیلاتی این مجموعه نیست، هر چند که نقش آنها نیز قابل انکار نیست.

تحولات تاریخی عمیق‌تر از آن است که به اجتماع سری یک گروه و توطئه و پنهان کاری آنها برگردد. در سلسله علل این تحولات، قبل از آنکه نوبت به تشکل‌های سری یا سازمان‌های سیاسی برسد، در قالب نظام‌های فکری خاصی ظهور پیدا می‌کنند و آن گاه که اندیشه و تفکری خاص رواج پیدا کرد عناصر مستعد و مناسب با خود را از میان گروه‌های مختلف اجتماعی جذب می‌کند و سازمان‌های متشکل آموزشی و سیاسی متناسب را پدید می‌آورد.

سازمان‌های ماسونی یکی از این ابزارهای آموزشی - سیاسی بود که غرب در تکوین خود به آن نیاز داشت. غرب هنگام هجوم به مناطق غیر غربی از این سازمان‌ها برای تأمین نیازهای نوین خود کمک گرفت.

فراماسونرها که در حاکمیت سیاسی کشورهای غربی سهیم بودند، از شکل ماسونی خود برای بسط اندیشه‌های غربی در میان رجال و نخبگان سیاسی و اقتصادی کشورهای غیر غربی بهره جستند. آنها با عضوگیری از این گونه افراد، شخصیت و هویت سیاسی آنها را که متعلق به نظام سنتی یا قومی

جامعه بومی بود، از آنها سلب کرده و شخصیت نوین کاذبی را که در ارتباط با فراماسونری غرب بود، به آنان القای کردند.

یک فراماسونر غیر غربی که معمولاً از رجال سیاسی کشور متبوع خود است قبل از آنکه خود را کارگزار دولت متبوع بداند، برادر و هم مسلک وزیر امور خارجه انگلستان یا پادشاهان کشور غربی می‌داند که در لژ او، یا در لژی دیگر دارای سمت استادی است.

او با ورود به لژ و آشنایی با تعالیم آن، خود را جزء تشکیلات بزرگی می‌بیند که در تکوین تمدن غرب نقش دارد و اینک قصد تحول و تبدیل همه جهان و تصرف همه آن را دارد.

لژهای ماسونی در دهه‌های نخست ورود خود به کشورهای غیر غربی، برای تازه واردان از جاذبه فرهنگی و سیاسی برخوردار است؛ ولی در دهه‌های بعد، پس از آنکه دیدگاه‌های غربی از طریق نظام آموزشی به متن اندیشه و ذهن جامعه راه یافت، جاذبه فرهنگی خود را از دست داده و بیشتر به صورت گروه‌های سیاسی باقی می‌مانند.

● ادغام جوامع در نظام جهانی استعمار: استعمار مهم‌ترین عامل برای ادغام جوامع غیرغربی در نظام جهانی جدید بود. کشورهای استعمارزده به دو نوع تقسیم می‌شوند، برخی از آنها توسط استعمارگران به اشغال کامل نظامی درآمدند؛ ولی جوامعی که از قدرت مقاومت بیشتری برخوردار بودند و کشورهای غربی نمی‌توانستند به صورت مستقیم آنها را تحت سلطه سیاسی خود درآورند، از طریق نفوذ اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در جامعه جهانی جدید ادغام شدند. در دوره استعمار، این گونه جوامع تحت نفوذ کشورهای استعمارگر قرار گرفته و در شرایط نیمه استعماری به سر می‌بردند؛ مانند چین، عثمانی و ایران.



سربازان انگلیسی، نماد استعمار

جوامع استعمارزده به رغم مقاومت‌هایی که طی قرن بیستم انجام دادند، با استعمار نو و استعمار فرانو مواجه شدند.

چین که بزرگ‌ترین کشور شرق آسیا بود، در قرن نوزدهم از طریق تهدید نظامی، نفوذ گروه‌های مبلغ مسیحی و روابط اقتصادی به صورت کشوری ضعیف درآمد که هر بخش آن تحت تسلط یکی از کشورهای اروپایی بود.

عثمانی بزرگ‌ترین امپراطوری اسلامی محسوب می‌شد و قلمرو آن از عربستان، عراق، سوریه، فلسطین، مصر، ترکیه کنونی تا بلغارستان و بالکان (از جمله بوسنی کنونی) گسترده بود و مرزهای جوامع اروپایی را تهدید می‌کرد. این امپراطوری نیز در اثر نفوذ گروه‌های مبلغ مسیحی و فراماسونری، تهدید نظامی و روابط اقتصادی، در قرن نوزدهم از هم پاشید. بخش‌های عمده‌ای از آن جدا شد و ده‌ها کشور از درون آن سر برآوردند و هر کدام تحت سلطه یکی از کشورهای اروپایی درآمدند.

مصر، سوریه، لبنان، اردن، عربستان، عمان، یمن، عراق و کویت مجموعه کشورهای ایند که در همین دوره از عثمانی جدا شدند و به صورت کشورهای جدید، تحت نفوذ و سیطره جوامع اروپایی قرار گرفتند.

ژاپن که از قرن هفدهم و بعد از نفوذ مسیحیت، دروازه‌های خود را به روی کشورهای غربی بسته بود، با تهدید کشورهای اروپایی مجبور به برقراری روابط تجاری، تحت شرایط مورد نظر کشورهای اروپایی شد.

ایران نیز در این دوره، سرنوشتی مشابه چین و عثمانی پیدا کرد.



گستره امپراطوری عثمانی

بخش‌هایی از آن در شمال غربی و شمال شرقی و شرق (آذربایجان، گرجستان، ترکمنستان، افغانستان و...) جدا شدند و به صورت کشورهای مستقل (افغانستان) یا بخش‌هایی از روسیه درآمدند.

بقیه قلمرو ایران در شمال، تحت نفوذ روسیه و در جنوب، تحت نفوذ انگلیس قرار گرفت و از نظر اقتصادی به اروپا وابسته شد. به این ترتیب، پیکره جهان قدیم فرو ریخت و جهانی جدید سر برآورد.

درباره هویتی که کشورهای تازه تأسیس پیدا می‌کنند و تاریخی که برای هویت آنها تدوین می‌شود، تأمل کنید. (در درس بعد در این باره مطالب بیشتری می‌آموزیم.)



جامعه جهانی، نظام جهانی،

.....

.....

.....

.....

مفاهیم  
کلیدی

شبکه روابط پایداری که در یک دوره تاریخی بین جوامع مختلف شکل می‌گیرد نظام جهانی است.

.....

.....

.....

.....

خلاصه  
کنید

.....

.....

.....

.....

.....

آنچه  
آموختیم



## تحولات نظام جهانی



### تحولات اقتصادی - سیاسی

نظام جهانی، ابعاد اقتصادی، سیاسی و فرهنگی دارد. این نظام پس از حضور استعمار، در هر یک از ابعاد مذکور، تحولاتی در پی داشته است. تحولات اقتصادی و سیاسی این نظام کدام است؟

عملکرد اقتصادی کشورهای غربی در چارچوب دولت - ملت‌های جدید شکل گرفت. قدرت سیاسی این دولت‌ها با منافع اقتصادی صاحبان ثروت و صنعت و تجارت هماهنگ بود. رقابت‌های سیاسی استعمارگران به‌ویژه در مناطق استعمارزده با منافع اقتصادی آنان پیوند می‌خورد.



پول رایج در هندوستان،  
ضرب شده توسط کمپانی هند شرقی

کشورهای استعمارگر در مرتبه اول، ساختار اقتصادی کشورهای استعمارزده را دگرگون کردند؛ نظام اقتصادی کشورهای غیرغربی پیش از استعمار، اغلب در تعامل با محیط جغرافیایی خود و به گونه‌ای مستقل عمل می‌کرد. روابط تجاری نیز در حدی نبود که استقلال سیاسی آنان را در معرض خطر قرار دهد؛ اما در دوران استعمار، اقتصاد کشورهای استعمار شده و تحت نفوذ در راستای پاسخ به نیازهای اقتصادی کشورهای غربی، به تدریج تغییر می‌یابد و ویژگی‌های مهم زیر را پیدا می‌کند:

- **اول:** به بازار مصرف کالاهای تولید شده کشورهای غربی تبدیل می‌شوند.
- **دوم:** نیروی کار و مواد خام مورد نیاز کشورهای غربی را تأمین می‌کنند.
- **سوم:** در اغلب موارد، کشورهای تحت نفوذ و استعمار زده به سوی اقتصاد تک محصولی سوق داده می‌شوند؛ به این معنا که صادرات آنها، به یک ماده خام محدود می‌شود.
- **چهارم:** تک محصولی شدن اقتصاد کشورهای استعمارزده، قدرت چانه‌زنی در اقتصاد جهانی را از آنان می‌گیرد، و این پدیده، موجب وابستگی اقتصادی آنها به کشورهای استعمارگر می‌شود.
- **پنجم:** وابستگی اقتصادی کشورهای استعمارزده به قدرت برتر سیاسی و نظامی کشورهای استعمارگر، موجب می‌شود تا مبادلات تجاری در سطح جهانی به گونه‌ای غیر متعادل انجام شود و جریان ثروت، به طور مستمر به سوی کشورهای غربی ادامه پیدا کند.
- **ششم:** کشورهای غربی به اقتضای بازار مصرف، برخی از صنایع وابسته را به کشورهای استعمارزده منتقل می‌کنند؛ ولی این انتقال، در جهت استقلال یا تعدیل جهانی ثروت عمل نمی‌کند؛ بلکه در جهت منافع بیشتر کشورهای استعمارگر است و بدین ترتیب با رشد و تحول کشورهای استعمارزده نیز فاصله و وابستگی کشورهای غربی و غیرغربی، همچنان حفظ می‌شود.

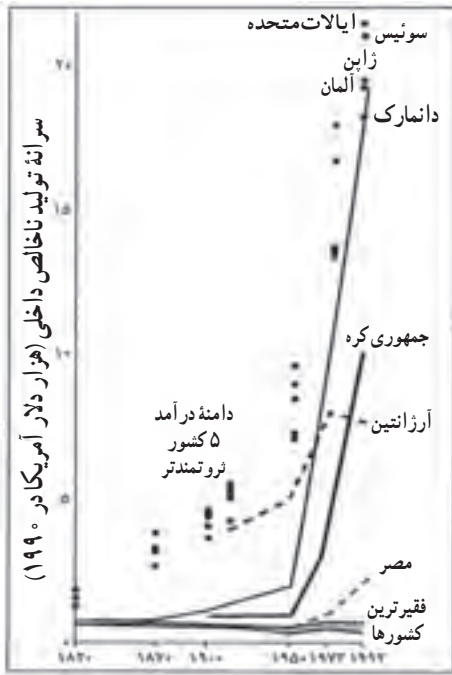


کشتزارهای قهوه آمریکای لاتین



مزارع پنبه هند





گسترش شکاف‌های میان کشورهای ثروتمند و فقیر بین سال‌های ۱۸۲۰ و ۱۹۹۲ میلادی<sup>۱</sup>

**هفتم: وابستگی کشورهای استعمارزده، مسئله‌ای است که امکان عبور از مرحله استعمار به استعمار نو را برای کشورهای استعمارگر پدید می‌آورد؛ زیرا کشورهای غربی بعد از آنکه با مقاومت‌های سیاسی و نهضت‌های آزادی‌بخش کشورهای استعمارزده مواجه می‌شوند، استقلال سیاسی و اقتصادی کشورهای استعمارزده را به رسمیت می‌شناسند؛ اما اقتصاد وابسته کشورهای استعمارزده، دولت‌های مستقل این کشورها را ناگزیر از قرار گرفتن در چرخه نامتعادل جهانی توزیع ثروت می‌کند.**

اقتصاد ایران تا دوران قاجار بر مدار دامداری و کشاورزی شکل می‌گرفت. درباره؛ الف) تأثیر تخته قاپوکردن ایلات، در دوران رضاخان و انقلاب سفید در دوران محمدرضاپهلوی بر دامداری و کشاورزی ایران؛ ب) نقش صادرات نفت در تک‌محصولی کردن اقتصاد ایران، مطالعه کنید.

تحقیق کنید

## افول دولت - ملت‌ها و جهانی شدن

**دولت - ملت‌های جدید در نظام جهانی نوین چگونه به وجود آمدند؟ و چه تفاوتی با حاکمیت‌های پیشین دارند؟ آیا در جامعه جهانی باقی خواهند ماند؟**

دولت - ملت‌های جدید حاکمیت‌های سیاسی اقتصادی نوینی بودند که نخستین بار در اروپای غربی با افول قدرت کلیسا پدید آمدند. آنها بر خلاف حاکمیت‌های پیشین، هویتی دینی و معنوی برای

۱- گیدنز، ص ۱۰۳.

خود قائل نبودند و صورتی کاملاً سکولار و دنیوی داشتند. هویت آنها اغلب هویتی ناسیونالیستی و قوم‌گرایانه است. این کشورها در مسیر توسعه و گسترش خود به صورت قدرت‌های استعماری درآمدند، و به تبع فتوحات استعماری، جغرافیای سیاسی جدیدی را در مناطق حضور خود برای دیگر فرهنگ‌ها پدید آوردند.

به دنبال آن، برای هر یک از این مناطق، هویت جدیدی را تعریف کردند و بدین ترتیب، صورت استعماری دولت - ملت‌های جدید در بخش دیگر جهان شکل گرفت. هویت‌های جدیدی که برای هر یک از این مناطق جغرافیایی جدید ساخته می‌شود نیز هویتی قومی و سکولار است.

با فروپاشی خلافت عثمانی به تناسب مناطق نفوذ دولت‌های استعماری، کشورهای جدیدی تأسیس شدند و ناگزیر برای هر یک از آنها هویت ملی جدیدی تعریف شد. هویت این مناطق در دوران عثمانی، هویتی اسلامی بود که در خلافت عثمانی وحدت سیاسی می‌یافت و ویژگی‌های قومی، نژادی و تاریخی آنها ذیل فرهنگ اسلامی تعریف می‌شد. در هویت‌سازی‌های جدید، ابعاد نژادی و قومی بخش‌های مختلف با کاوش‌های باستان‌شناسان شناسایی شده و برجسته می‌شود. در این فرایند، اسلام به عنوان یک عنصر زنده، فعال و هویت بخش به فراموشی سپرده می‌شود. شگفت آنکه قبله‌گاه اول مسلمانان، یعنی بیت المقدس، محل تشکیل دولت مهاجران غاصب صهیونیست می‌شود. مکه، قبله زنده امت اسلامی، در تصرف فرقه تازه تأسیسی قرار می‌گیرد که با حمایت دولت استعماری انگلیس قدرت می‌گیرد. در حالی که در دیگر مناطق جهان اسلام آثار تاریخی باستانی قبل از اسلام جهت هویت‌سازی‌های نوین مورد کاوش قرار می‌گیرد، در منطقه نزول وحی، همه آثار باقیمانده از صدر اسلام به اسم توحید و مبارزه با شرک با خاک یکسان می‌شود.

بدانیم



عواملی که سبب پیدایش صورت جدید دولت – ملت ها در تاریخ معاصر بشری شدند، در سده اخیر تغییر یافته اند و به دنبال آن، نقش کشورها و دولت های آنها نیز در نظم جهانی تغییر کرده است. برخی از این فرایندها با عنوان جهانی شدن یاد می کنند.

اقتصاد سرمایه محور، در حرکت های آغازین خود، نیازمند حمایت سیاست های قومی و منطقه ای بود؛ ولی به تدریج انباشت ثروت و پدید آمدن شرکت های بزرگ چند ملیتی و گسترش صنعت ارتباطات، از اهمیت مرزهای سیاسی کاست.

با شکل گیری نهادهای بین المللی و بازارهای مشترک منطقه ای، سرمایه گذاری شرکت های بین المللی به منطقه ای خاص محدود نمی شود، آنها با استفاده از شبکه های عظیم اطلاعاتی، تغییرات اقتصادی در سطح جهانی را شناسایی و مدیریت می کنند.

کانون های ثروت و قدرت برای حفظ منافع خود، از طریق سازمان های بین المللی، موانع موجود بر سر راه تجارت بین المللی را نیز برمی دارند و استقلال اقتصادی کشورهای مختلف و سیاست های ملی را مخدوش می سازند.

ارزش فروش شرکت های بزرگ در مقایسه با تولید ناخالص داخلی برخی از کشورها ۱۹۹۷

کشور یا شرکت	تولید ناخالص داخلی یا کل فروش	کشور یا شرکت	تولید ناخالص داخلی یا کل فروش
	میلیارد دلار آمریکا		میلیارد دلار آمریکا
جنرال موتورز	۱۶۴	ماروبنی	۱۲۴
تایلند	۱۵۴	یونان	۱۲۳
نروژ	۱۵۳	سومی تومو	۱۱۹
فوردموتور	۱۴۷	اکسون	۱۱۷
میتسوبی	۱۴۵	تویوتا موتور	۱۰۹
عربستان	۱۴۰	وال – مارت استورز	۱۰۵
میتسوبی	۱۴۰	مالزی	۹۸
لهستان	۱۳۶	فلسطین اشغالی	۹۸
ای تاج	۱۳۶	کلمبیا	۹۶
آفریقای جنوبی	۱۲۹	ونزوئلا	۸۷
رویال دوچ/شل گروپ	۱۲۸	فیلیپین	۸۲



Shell



ExxonMobil



TOYOTA

برخی معتقدند: «جهانی شدن، فرایندی است که هیچ اعتنایی به مرزهای ملی ندارد. جهانی شدن در حال ایجاد نظم نوینی است که جریان‌های نیرومند تجارت و تولید بین‌المللی آن را پیش می‌راند». این دیدگاه مخالفانی نیز دارد؛ زیرا ابعاد اقتصادی و سیاسی جهانی شدن در حال حاضر به گونه‌ای نیست که انسجام مطلوب جهانی را به دنبال آورد؛ بلکه چالش‌ها و تضادهایی را پدید می‌آورد. چالش‌هایی که مقابله با آنها، بیشتر توسط جنبش‌هایی انجام می‌شود که فراتر از مرزهای سیاسی دولت‌ها عمل می‌کنند.

### تحقیق کنید



شانزدهمین اجلاس سران جنبش عدم تعهد

دربارهٔ مقاومت‌هایی از قبیل جنبش عدم تعهد، اتحادیهٔ عرب، سازمان کنفرانس اسلامی، جامعهٔ کشورهای آسیای جنوب شرقی (سیتو) و ... که در قالب پیمان‌های منطقه‌ای بین دولت‌ها در برابر سیاست جهانی‌سازی قدرت‌های برتر اقتصاد اروپایی و آمریکایی شکل می‌گیرند مطالعه کنید.

به نظر شما نقاط قوت و ضعف این پیمان‌ها در چیست؟



کنفرانس سران سیتو

نظام جهانی در عرصه فرهنگی نیز شاهد تحولات زیادی بوده است. این تحولات چه مسیری را طی کرده است؟ صنعت ارتباطات، رسانه و نظام علمی جدید در این تحولات چه تأثیری داشته است؟ آیا تحولات فرهنگی نظام جهانی به جهانی شدن فرهنگ غرب منجر می‌شود؟



جوامع از دیرباز از طریق تجارت، مهاجرت، جنگ و غیره با یکدیگر برخورد داشته‌اند و این برخوردها سبب انتقال و اشاعه فرهنگ‌ها می‌شده و مبادلات فرهنگی از این طریق شکل می‌گرفته است.

برخورد استعماری غرب با دیگر جوامع موجب شد تا جوامع غیرغربی از نظر اقتصادی و سیاسی در موضع ضعف قرار گیرند. این پدیده اغلب نوعی خود باختگی فرهنگی را نیز در آنها ایجاد می‌کرد.

در سال گذشته دانستیم، خود باختگی فرهنگی سبب می‌شود جامعه، حالت فعال و خلاق خود را در گزینش عناصر فرهنگی دیگر از دست بدهد و در نتیجه، عناصر فرهنگ دیگری که در قبال آن به خود باختگی دچار شده است، بدون تحقیق و گزینش و به گونه‌ای تقلیدی فرا گیرد.

در شرایطی که جوامع غیرغربی، مدیریت خود را در گزینش عناصر مناسب فرهنگ غربی از دست می‌دهند، غرب مدیریت انتقال را در چارچوب اهداف اقتصادی و سیاسی خود به دست می‌گیرد. صنعت ارتباطات، عنصر نوینی است که جهان غرب را در این مدیریت یاری می‌رساند. توسعه صنعت ارتباطات، فاصله‌های زمانی و مکانی را کوتاه و جهان را کوچک کرده و آن را به صورت دهکده‌ای واحد در آورده است.

مرزهای جغرافیایی و سیاسی در این جهان کوچک فرو می‌ریزد و فرهنگ‌های جوامع غیرغربی، در حالی که گرفتار خود باختگی‌اند، بیش از گذشته در دسترس کسانی قرار می‌گیرند که

مدیریت فرهنگی جهان را در خدمت کانون‌های قدرت و ثروت اعمال می‌کنند. موقعیت برتر کشورهای غربی و در رأس آنها آمریکا، در عرصه تولید و پخش رسانه، سبب شده است تا ناظران بسیاری، از امپراطوری رسانه‌ای نیز سخن گویند.

از این منظر، امپراطوری فرهنگی تازه‌ای تأسیس شده است که کشورهای کمتر توسعه یافته در برابر آن آسیب پذیرترند؛ زیرا منابع و امکانات لازم برای حفظ استقلال فرهنگی خود را ندارند.

## بدانیم



ساختمان مرکزی و مدیریت تمامی بیست غول رسانه‌ای جهان در کشورهای صنعتی قرار دارد؛ و اکثریت آنها در ایالات متحده‌اند. امپراطوری‌های رسانه‌ای، مثل تایم وارنر، AOL، دیسنی ABC و یاکوم، همگی آمریکایی‌اند.

سایر شرکت‌های رسانه‌ای بزرگ - غیر از امپراطوری مرداک که در ادامه معرفی می‌شود - موارد زیر را شامل می‌شوند: شرکت ژاپنی سونی که مالک محصول صوتی CBS و محصولات تصویری کلمبیاست؛ گروه آلمانی برتلسمان که صاحب محصولات صوتی RCA و مجموعه بزرگی از شرکت‌های انتشاراتی آمریکایی است؛ و شرکت تلویزیونی موندادور متعلق به سیلیویو برلوسکونی نخست وزیر سابق ایتالیا است.

شکی نیست که محصولات فرهنگی غربی از طریق رسانه‌های الکترونیک در سراسر کره زمین اشاعه می‌یابند. پیکو ای بر از «شب‌های ویدئو در کاتماندو» و «دیسک‌های فراوان در بالی» سخن می‌گوید (Iyer ۱۹۸۹). در جمهوری اسلامی ایران فیلم‌های ویدئویی آمریکایی چیزی عادی و رایج است و نوارهای صوتی موسیقی پاپ غربی در بازار سیاه به وفور عرضه می‌شود.

تجمع قدرت رسانه در دست صاحبان ثروت و کانون‌های صهیونیستی نه تنها هویت فرهنگی جوامع غیرغربی را متزلزل می‌گرداند؛ بلکه به گونه‌ای آشکار، ارزش‌های دموکراتیک جهان غرب را نیز به سُخره می‌گیرد. بسیاری از منتقدان، نگران این هستند که تجمع و تمرکز قدرت رسانه در دست چند شرکت یا چند فرد قدرتمند، موجب تضعیف سازوکارهای دموکراسی می‌شود.<sup>۱</sup>

## بدانیم



روبرت مرداک صهیونیستی است که در استرالیا به دنیا آمده. او یک فرد ثروتمند و رئیس یکی از بزرگ‌ترین امپراطوری‌های رسانه‌ای جهان است. دارایی‌های شرکت نیوز شامل نه رسانهٔ مختلف است که در هر شش قاره فعالیت دارند. در ۱۹۹۶ عواید ناشی از فروش محصولات این شرکت بیش از ۱۰ میلیارد دلار بود.

در سال‌های اخیر مرداک سرمایه‌گذاری هنگفتی روی صنعت پر سود تلویزیون ماهواره‌ای دیجیتال، خصوصاً پوشش رویدادهای زندهٔ ورزشی مثل بسکتبال و فوتبال کرده است. حکومت‌ها می‌توانند مایهٔ دردسر مرداک شوند؛ چون دست کم در داخل مرزهای خودشان می‌توانند مقرراتی وضع کنند که مالکیت رسانه‌های چندگانه را محدود کنند؛ یعنی وضعیتی که یک شرکت نتواند چندین نشریه و ایستگاه تلویزیونی را به مالکیت خود درآورد. اتحادیهٔ اروپا نیز نگرانی خود را از وضعیت مسلط شرکت‌های غول آسای رسانه‌ای ابراز کرده است؛ اما قدرت مرداک «با توجه به گسترش جهانی‌اش» به این آسانی‌ها مهار نمی‌شود.



قدرت او در حدّی است که می‌تواند روی حکومت‌ها اعمال نفوذ کند، اما ماهیت کسب و کار رسانه‌ای و مخبراتی این است که همه جا هست و هیچ جا نیست. شالودهٔ قدرت مرداک بسیار وسیع؛ اما سایه‌وار و ناپایدار نیز هست!



جهان غرب از طریق رسانه، در وسیع‌ترین شکل، فرهنگ عمومی جوامع غیرغربی را مدیریت می‌کند؛ اما تربیت نخبگان کشورهای غیرغربی بیشتر با تثبیت مرجعیت علمی غرب و توزیع هدفمند علوم طبیعی و انسانی انجام می‌شود.

جوامع غربی بخشی از علوم طبیعی را که مورد نیاز برای خدمت رسانی به کالاهای غربی است، به کشورهای در حال توسعه آموزش می‌دهند؛ ولی از آموزش دانش‌هایی که برای آنها نقش راهبردی دارد، خودداری می‌کنند.

علوم انسانی غربی که بر بنیان‌های هستی‌شناختی و انسان‌شناختی و همچنین با روش‌های معرفتی بعد از رنسانس شکل گرفته‌اند، حیات و زندگی آدمی را صرف‌نظر از ابعاد معنوی و متافیزیکی آن، به گونه‌ای سکولار و دنیوی تعریف می‌کنند و سازمان می‌دهند.

ترویج علوم انسانی غربی در کشورهای غیرغربی، عمیق‌ترین تأثیر را در توزیع جهانی فرهنگ غربی ایفا می‌کند؛ زیرا این علوم موجب می‌شوند تا فرهنگ‌های معنوی و دینی، هویت خود را از نگاه فرهنگ غربی بازخوانی کنند. این پدیده، فرهنگ‌ها را از علمی که مبتنی بر بنیان‌های معرفتی دینی و قدسی‌شان باشد، محروم می‌گرداند.



نیروگاه اتمی بوشهر

دلیل تلاش کشورهای غربی برای ممانعت از دستیابی ایران به تکنولوژی هسته‌ای چیست؟ چرا در برابر تلاش جامعه علمی ایران برای تدوین علوم انسانی مبتنی بر نیازهای بومی و مبانی معرفتی اسلامی مقاومت می‌شود؟

پاسخ  
دهید



امپراطوری رسانه ، .....  
.....  
.....  
.....  
.....



جهان غرب تلاش می کند از طریق رسانه، فرهنگ عمومی جوامع غیر غربی را مدیریت کند.

.....  
.....  
.....  
.....  
.....



.....  
.....  
.....  
.....  
.....

